

توافقنامه «شیر و ازدها» یا «موش و ازدها»؟

درباره توافقنامه همکاری بیست و پنج ساله ایران و چین

کنند و به کجا صادر کنند و... عمیقاً وابسته به نیازهای سرمایه مالی امپریالیستی است. در این جا باید یک واقعیت تاریخی را یادآوری کرد که: تنها با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و استقرار جمهوری سوسیالیستی در آن کشور بود که لنین رهبر آن انقلاب کلیه قراردادهای ارتجاعی و امپریالیستی روسیه تزاری در مورد ایران را ملغاً اعلام کرد. و اگر



انقلاب اکتبر و لنین نبودند امروزه بخش‌های بزرگی از ایران تحت سلطه امپریالیسم روس و امپراتور جدیدش پوتین قرار داشت و ناسیونالیست‌های ایرانی و شاهی‌ها باید در حسرت «ایرانی بزرگ‌تر» می‌سوختند!

مضاف بر این اگر قرار است بر این‌گونه روابط میان نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی با امپریالیسم چین عنوان «ترکمنچای» بگذاریم به آن دسته نیروهای طرفدار امپریالیسم غرب (از رضا پهلوی تا محسن سازگارا) و پیروان آگاه یا خام‌اندیش‌شان باید گفت مجری «ترکمنچای دوم» رژیم محمدرضا پهلوی بود. رژیم عمیقاً تحت سلطه امپریالیسم آمریکا که تولید و صادرات نفت و گاز و همه منابع طبیعی این کشور را کنترل کرده و حوزه‌های سرمایه‌گذاری را تعیین می‌کرد، شاه را ژاندارم این منطقه کرد و ارتش ارتجاعی شاهنشاهی را برای حفاظت از منافع او و متحدین‌اش در منطقه برای سرکوب مبارزه انقلابی توده‌های مردم در ظفار راهی آن‌جا کرد و جنایت‌های بسیاری که به آن دست زد. هیچ تفاوت ماهوی میان عملکرد و وابستگی به امپریالیسم در رژیم جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی نیست. هر دو یک نظام طبقاتی و تحت سلطه را نمایندگی می‌کنند ولی در دو جهان متفاوت که در آن تغییرات مهمی رخ داده است. تغییراتی مثل عروج چین به‌منزله یک قدرت امپریالیستی و در چالش با امپریالیسم آمریکا برای نفوذیابی و تقسیم جهان و دیگر سربلند کردن بنیادگرایی اسلامی و شکل‌گیری طبقه‌ای از سرمایه‌داران اسلامی و با ایدئولوژی اسلامی که دنبال سهم بیشتری از این نظام هستند. برای طبقه کارگر و زحمتکشان در ایران فرقی نمی‌کند که سرمایه‌دار آمریکایی، اروپایی، روسی، چینی یا سرمایه‌دار ایرانی او را استثمار کند. نتیجه یکی است. تداوم

ماه گذشته موضوع سند توافقنامه ۲۵ ساله ایران و چین (یا سند راهبردی ۲۵ ساله ایران-چین) و مفاد آن به بحث‌های زیادی در جامعه و مطبوعات ایران و خارج دامن زد. جمهوری اسلامی که امیدش برای برون رفت از فروپاشی اقتصادی را به «برجام» و توافقات با غرب امپریالیستی بسته بود، با روی کار آمدن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس

در ایالات متحده آمریکا و پاره کردن برجام توسط ترامپ و با تشدید تحریم‌ها، تغییر مسیر داده و امروز راه فرار را در رویکرد بیشتر به سمت «شرق» امپریالیستی جستجو می‌کند. دولت جمهوری اسلامی به‌منزله یک دولت نومستعمراتی و نظامی تحت سلطه امپریالیسم در طول موجودیتش هیچ‌گاه و به‌ویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق دست از سیاست «هم غربی هم شرقی» برنداشت و تضادها و رقابت‌های درون قدرت‌های امپریالیستی همواره میدان مانوری برای بهره‌برداری آن‌ها در مسیر بقایشان بوده است. درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی تاریخاً دو گرایش رو به امپریالیست‌های غربی (عمدتاً آمریکا و هم‌چنین اروپا) و رو به امپریالیست‌های شرقی (روسیه و طی یک دهه اخیر چین) موجود بوده و هر دوره بنا به موقعیت رژیم ایران و همین‌طور میزان حدت تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی، گرایشی بر گرایش دیگر یا غلبه پیدا کرده و یا عموم هیئت حاکمه حول سیاستی - هرچند همواره با وجود نیروهای گریز از مرکز درون خودش - به توافق رسیده‌اند. بنابراین تغییر جهت کنونی جمهوری اسلامی به سوی چین امپریالیستی نه پدیده‌ای «عجیب» و دور از انتظار است و نه «ترکمنچای دوم».

ترکمنچای دوران قاجار و سرمایه‌داری رقابت آزاد نیست چرا که در سرمایه‌داری امپریالیستی و به‌خصوص پس از جنگ جهانی دوم و تغییرات ساختاری اقتصادی سیاسی مهمی که در نتیجه آن جنگ صورت گرفت، استعمار نوع کهن جای خود را به استعمار نو داد. به این معنا که کشورهای موسوم به «جهان سوم» دارای استقلال نسبی سیاسی شدند اما به‌لحاظ ساختار اقتصادی عمیقاً تحت سلطه امپریالیسم باقی ماندند و سوخت و ساز شاکله اصلی اقتصادی‌شان، یعنی این‌که چه تولید

رنج و فلاکت و بی‌حقوقی و...

توافقنامه ۲۵ ساله میان ایران و چین که مطبوعات اصول‌گرا به آن عنوان «پیمان شیر و اژدها» داده‌اند موضوع جدیدی نیست و کلید آن در بهمن ۱۳۹۴ و هم‌زمان با امضای «برجام» طی سفر شی جین‌پینگ، رییس‌جمهور چین به ایران و به‌عنوان بخشی از «راه ابریشم جدید» چین زده شد. طرح «راه ابریشم جدید» یا طرح «یک کمربند و یک جاده»، طرحی برای سرمایه‌گذاری در زیربنای اقتصادی بیش از ۶۰ کشور جهان و توسعه دو مسیر تجاری «کمربند اقتصادی راه ابریشم» و «راه ابریشم دریایی» است که توسط چین در سال ۲۰۱۳ ارائه شده است. هدف امپریالیسم چین از این طرح در چارچوب رقابت با امپریالیسم آمریکا، کسب هژمونی و نفوذ در مناطق سابقاً «ملک طلق» آمریکا در آسیا و آفریقا، همراه کردن اروپا با دست بالا پیدا کردن بر راه‌های تجاری خشکی و آبی اوراسیا است.

در آن زمان دو کشور، بیانیه مشترک و رسمی با تأکید بر «اتحاد راهبردی و استراتژیک» امضا کردند که در آن از گسترش همکاری‌های جامع ۲۵ ساله سخن گفته شد. همان زمان مقامات جمهوری اسلامی معنای این اتحاد را شرح دادند: «کشورهایی می‌توانند اتحاد راهبردی و استراتژیک داشته باشند که هم در بُعد نظامی و هم امنیتی، اقتصادی و سیاسی در عالی‌ترین سطح مناسبات دست یافته باشند». رییس‌جمهور چین پس از امضای توافقنامه گفت: «...درخصوص برنامه‌ریزی برای همکاری استراتژیک ۲۵ ساله به توافق رسیده‌ایم و آماده گسترش و تعمیق همکاری‌ها در بخش‌های فرهنگی، آموزشی، فناوری، نظامی و امنیتی در سطح شرکای راهبردی هستیم و ایجاد سازوکاری برای افزایش همکاری‌های امنیتی در مواجهه با تروریسم را ضروری می‌دانیم». خامنه‌ای نیز درخصوص این توافق گفت: «توافق روسای جمهوری ایران و چین برای یک روابط استراتژیک ۲۵ ساله، کاملاً درست و حکمت‌آمیز است».

(سایت خبر آنلاین ۱۹ تیر)

طبق این قرارداد که بندهایی از آن همان زمان به مطبوعات و رسانه‌ها راه یافت، چینی‌ها در صنعت نفت ایران، شرکت ملی صادرات گاز و شرکت ملی صنایع پتروشیمی و نیز زیرساخت حمل و نقل ایران سرمایه‌گذاری وسیعی انجام خواهند داد. به‌علاوه همکاری‌های نظامی، تسلیحاتی و اطلاعاتی میان دو کشور برقرار خواهد شد. بندهایی از این قرارداد تا مدت‌ها جزو اسرار دولتی به حساب می‌آمد تا این‌که بر بستر تضادهای میان جناح‌های جمهوری اسلامی در اسفند ۹۷ از سوی یکی از نمایندگان مجلس اسلامی برملا شد. سپس در سپتامبر ۲۰۱۹ توسط سایت «پترولیوم اکونومیست» که سایتی در حوزه انرژی است مفصل‌تر فاش شد. در گزارش این سایت گفته شد که چینی‌ها در قالب توافق شراکت جامع استراتژیک با ایران ۲۸۰ میلیارد دلار در صنعت نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند... طرف چینی ۱۲۰ میلیارد دلار در حوزه توسعه زیرساخت‌های تولید و حمل‌ونقل در ایران سرمایه‌گذاری می‌کند که بخش قابل توجهی از این سرمایه‌گذاری در پنج سال نخست انجام خواهد شد و مابقی آن دوره‌ای و براساس توافق دو کشور به بخش صنعت و حوزه حمل‌ونقل ایران تزیق می‌شود. در مقابل طرف چینی نفت و گاز را با سی درصد تخفیف و با مهلت باز پرداخت دوساله از ایران خریداری می‌کند و می‌تواند بازپرداخت را با واحد پول چین (یوان) انجام دهد. دو سوم مبلغ خرید نقد خواهد بود و یک سوم به شکل کالا و خدمات. براساس همین گزارش طرف چینی می‌تواند تا پنج هزار نیروی امنیتی چین را با هدف محافظت از سرمایه‌گذاری خود به ایران بیاورد. همچنین شرکت‌های چینی در تمامی پروژه‌های مربوط در ایران حق تقدم دارند. همان زمان نشریه اوایل‌پرایس که نشریه‌ای تخصصی در حوزه نفت است در گزارشی نوشت علاوه بر حوزه‌های نفت و حمل‌نقل، توسعه تجهیزات و

تأسیسات نظامی ایران به چین واگذار می‌شود و هواپیماها و کشتی‌های نظامی چینی و روسی، قادر به بهره‌برداری از تأسیسات توسعه‌یافته خواهند بود.

اما مساله فقط این‌ها نیست. تجربه سرمایه‌گذاری‌های چین در پاکستان و سریلانکا نشان می‌دهد که چین آن‌ها را به دام «تله قرض» انداخته و این کشورها در نتیجه ناتوانی در بازپرداخت بدهی‌هایشان، مهم‌ترین بنادر خود را با اجاره بلند مدت ۴۳ و ۹۹ ساله در اختیار چین قرار داده‌اند که همین مساله به بحران‌های سیاسی در این کشورها دامن زده است. بنابراین واگذاری بخش‌هایی از سواحل جنوبی ایران و جزیره کیش به چینی‌ها، اگر هم صورت واقعیت هنوز پیدا نکرده باشد، دور از انتظار نیست و تبارز کارکرد نرمال سرمایه‌گذاری امپریالیستی و منطق بازار جهانی و رقابت است. چه به دست سرمایه‌چینی باشد چه آمریکایی یا اروپایی و روسی.

برخی می‌گویند چین جامعه سوسیالیستی است و این قرارداد یا تفاهم‌نامه به نفع هر دو طرف است و چین قصد چپاول و یا استثمار ندارد و حزب حاکم بر آن‌جا آن‌طورکه خود به دروغ می‌خواند «حزب کمونیست» است. اما در چین پس از مرگ مائو تسه دون در سپتامبر ۱۹۷۶، سوسیالیسم سرنگون شد و با کودتای نظامی دن سیائوپین و نیروهای رهرو سرمایه‌داری، به یک جامعه سرمایه‌داری و با خشن‌ترین شکل‌های استثمار تبدیل شد. دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی می‌خواهد القا کند که قرار است چین مدلی برای جمهوری اسلامی باشد. اما کارنامه غارت و جنایت چین در نقاط دیگر جهان به‌ویژه در آفریقا و استثمار بی‌رحمانه صدها میلیون کارگر چینی در مشقت‌خانه‌های تولیدی در خود چین، پیشاپیش نشان می‌دهد که سرمایه‌داران چینی دست در دست سرمایه‌داران ایرانی و دولت جمهوری اسلامی چه خوابی برای کارگران و زحمتکشان ایران دیده‌اند. در گزارشی از سایت «ترجمان» به نقل از روزنامه گاردین می‌خوانیم: «کارگاه عظیم شرکت فاکس‌کان در لانگهوا یکی از تولیدکنندگان بزرگ محصولات اپل است. این‌جا شاید مشهورترین کارخانه دنیا باشد، ولی شاید پنهان‌کارترین هم باشد که هیچ‌کس راهی به آن ندارد... ننگهبانان امنیتی در تمام نقاط ورود حضور دارند... علامت‌های هشدار در فضای بیرون محوطه تند و تیزتر از علامت‌هایی است که بیرون بسیاری از مجتمع‌های نظامی چینی نصب شده‌اند... پشت همه آفون‌ها چاپ شده است که: «طراحی شده توسط اپل در کالیفرنیا، مونتاژ در چین»... و این عبارتی که اپل استفاده کرده است آن را به مثال منحصره‌فردی از یکی از خشن‌ترین شکاف‌های اقتصادی سیاره‌مان تبدیل کرده است: نطفه مرزشکنی‌های فناوری در سیلیکون‌ولی بسته و طراحی می‌شود، و (آن فناوری جدید) به‌صورت یدی در چین مونتاژ می‌شود. فاکس‌کان بزرگ‌ترین کارفرما در سرزمین چین است که ۱.۳ میلیون نفر از آن دستمزد می‌گیرند. در بین بنگاه‌های سراسر دنیا، فقط وال‌مارت و مک‌دونالد کارگران بیشتری دارند... اگر اسم فاکس‌کان به گوشتان خورده است، لابد به‌خاطر آن است که خبر خودکشی‌ها به شما رسیده است... «خودکشی‌های فاکس‌کان» عبارتی است که برای توصیف خودکشی‌های متعدد در میان کارگران فاکس‌کان به کار می‌رود. اکثر این خودکشی‌ها به علت حقوق ناچیز و شرایط وخیم کاری (گاه‌ها ۱۴ ساعت کار در روز، هفت روز هفته) رخ می‌دهند. اکثر این کارگران خود را از ساختمان‌های بلند در «شهر فاکس‌کان» به پایین پرت کردند... مدیرعامل فاکس‌کان، تری گو، دستور به نصب توری‌های ضدخودکشی در زیر ساختمان‌های بلند، دعوت از راهب‌های بودایی برای برگزاری مراسم‌های دعا در کارخانه، و البته گرفتن «تعهدنامه عدم خودکشی» از کارگران و اادار کردن آن‌ها به امضای سندی مبنی بر عدم شکایت خودشان یا بازماندگان‌شان در صورت وقوع مرگ، آسیب به خود، یا خودکشی «غیرمنتظره» بود».

این نتیجه تراژیک یک شیوه سازماندهی اقتصادی جنون‌آمیز و غیر منطقی است که مبنایش را سود و سلطه سرمایه‌داری

سیاست صنفی، سیاست انقلابی نیست

در نقد مقاله «صنفی و سیاسی» بالاخره چه نسبتی دارند

۱- مقدمه

چندی پیش مطلبی در کانال «سرخط» به نام «صنفی و سیاسی بالاخره چه نسبتی دارند؟» منتشر شد. نگارندگان مقاله «صنفی و سیاسی...» معتقدند که «از ابتدای دهه ۹۰ جریان‌های صنفی معلمی، کارگری و دانشجویی با شعار مشترک «صنفی، سیاسی است» مسیر تازه‌ای از مبارزات مدنی با نظم حاکم را آغاز کردند.» و این شعار را نه تنها شعاری «مطلوب» می‌دانند که آن را با ارجاع به سرکوب‌های دولت و شرایط «اقتصاد سیاسی کنونی ایران... که اقتصاد را از هر وری بخوانی به سیاست می‌رسی» این شعار را ضروری نیز می‌خوانند. در ادامه، مقاله با دیالکتیکی دانستن رابطه صنفی و سیاسی و با تاکید بر درستی آن در درون جریانات مختلف بحران «درونی» این جریانات را به «سرکوب بیرونی» بعد از دی ماه ۹۶ نسبت می‌دهد. بحران مورد نظر نویسندگان این بوده که از سویی برخی جریانات (جریان دانشجویی) به «پر زدن در آسمان رادیکالیسم سیاسی» سوق یافتند و برخی دیگر (جریانات کارگری) به سمت مطالبات صنفی عقب نشستند.

مقاله سعی می‌کند بحران درونی جریانات صنفی را بر بستر «شرایط کلی سیاسی کنونی» خوانش کند و علاوه بر دوگانه صنفی/سیاسی دوگانه دیگری تحت عنوان مدنی/غیرمدنی را وارد تحلیل می‌کند. کارکرد این دوگانه جدید برای «سرخط» این است که عامل دیگر بحران در جریانات «صنفی، سیاسی است» را در عقب ماندن جریانات صنفی و مدنی از جنبش‌های «غیرمدنی» ردیابی کند. به این ترتیب، در تحلیل بحران جریانات صنفی دوگانه مدنی/غیرمدنی را «پراهمیت‌تر» قلمداد می‌کند. و برای اثبات این مدعای خود دو دلیل ارائه می‌دهد: ۱- «سیر رویدادهای تاریخی نشان می‌دهد مادامی که قیام مردمی هنوز در سطحی نسبتاً مدنی باقی مانده است (یعنی در دی ماه ۹۶) (!!!) جنبش مدنی توان آمیختن با آن را دارند... اما با گسست قیام توده‌ای از امر مدنی در آبان ۹۸ شاهدیم که «جنبش‌های مدنی» جا می‌مانند» دلیل دومی که نگارندگان «صنفی و سیاسی...» می‌آورند اساساً به این جهت است که مبدا مخاطبان اندکی نسبت به دوگانه صنفی/سیاسی دچار تردید شوند: ۲- «اگر بحران قابل کاستن به دوگانه صنفی/سیاسی یا در سطح کلان‌تر اقتصادی/سیاسی بود، قرار گرفتن بر این دیالکتیک در ذات خود بحران‌زا بود و امکان پیشروی را سلب می‌کرد شاهد نبودیم که قیام آبان ماه مردم از امر اقتصادی آغاز شود و بی‌واسطه به بالاترین سطح رادیکالیسم سیاسی برسد.»

از همه این مباحث سرخط چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «زمینه و سکویی که امر صنفی برای جریان‌ها ساخته به وسعت یا ارتفاعی نبوده که پاسخگوی گام و جهش سیاسی آن‌ها باشد» و راه حل از طرفی «بسط زمینه و سکوی صنفی - اقتصادی است» و «پیوند خوردن» جریانات مختلف است (نگارندگان «صنفی و سیاسی...» تاکید دارند که «این پیوند اساساً بر بستری از دیالکتیک اقتصادی - سیاسی ممکن می‌شود.») و از سوی دیگر «به کارگیری سازوکارهای غیرعلنی و غیرمدنی» را پیشنهاد می‌کنند.

در این جا قصد نداریم، تمامی تناقضات غلط‌های استدلالی متن مذکور را نشان دهیم (برخی از آن‌ها حتی در خلاصه بالا نیز هویدا است) بلکه اساساً تلاش خواهیم کرد که زیربنای مفهومی غلطی که این متن بر آن بنا شده را به چالش بگیریم و بر پیچیده بودن استراتژی انقلاب انگشت بگذاریم.

۲- «صنفی، سیاسی است» اما چه سیاستی؟

برخی به گونه‌ای گزاره «صنفی، سیاسی است» را به کار می‌برند که گویی یکی از اسرار سیاست را کشف کرده‌اند. در جامعه طبقاتی صنفی، سیاسی است؛ انتخابات، سیاسی است؛ پارلمان سیاسی است، دستمزد، سیاسی است و... اما به تعبیر لنین

تشکیل می‌دهد. امروز که بحث چین داغ شده فرصت خوبی است تا حقیقت تاریخی پیروزی و شکست انقلاب کمونیستی در چین را از زیر آوار دروغ‌ها و تحریف‌ها بیرون کشیده و آن را به آگاهی مردم تبدیل کنیم و تفاوت دو جهان بنیاداً متفاوت سوسیالیستی و سرمایه‌داری را به‌عینه نشان دهیم. این قیاس در کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم» اثر رفیق ریوند لوتا قابل دسترسی است.^۱

چهره جهان امروز با شیوع ویروس کرونا رنگ دیگری باخته است. چین امپریالیستی که جمهوری اسلامی ریسمان نجات خود را به آن گره زده، خود در وضعیتی بحرانی به سر می‌برد. نرخ بیکاری در آن کشور از ۵.۲ در ماه دسامبر گذشته به نزدیک ۶ درصد در ماه آوریل رسید و تعداد بیکاران‌اش از ۲۳ میلیون نفر به بیش از ۳۰ میلیون نفر افزایش یافت. با وجود رفع محدودیت‌های وضع شده برای فعالیت‌های اقتصادی در برخی نقاط چین، کاهش تقاضای جهانی به دلیل رکود اقتصادی ناشی از شیوع ویروس کرونا موجب شده تا چین با افت تولید مواجه شود. شیوع ویروس کرونا در چین، هزاران کارگر را ناگزیر از مهاجرت داخلی به حاشیه شهرهای بزرگی هم‌چون پکن کرده و تلاش برای یافتن شغل آن هم در شرایطی که هنوز دولت به بسیاری از اداره‌های کارایی اجازه بازگشایی را نداده است. موسسه رتبه‌بندی «فیچ» (Fitch Ratings) برآورد کرده که حدود ۳۰ درصد از ۴۴۲ میلیون کارگر شهرنشین چین - یعنی معادل ۱۳۰ میلیون نفر - حداقل به‌طور موقت شغل خود را از دست داده‌اند. هم‌چنین بانک سرمایه‌گذاری سی‌تی‌گروپ (Citigroup) پیش‌بینی کرده که اقتصاد چین حداقل ۲۵ میلیون فرصت شغلی موجود خود را به‌طور کامل از دست خواهد داد. چین در سه ماهه نخست سال جاری میلادی با رکود ۶.۸ درصدی مواجه شده که بدترین عملکرد اقتصاد این کشور از اواسط دهه ۱۹۶۰ تاکنون است. این وضعیت اقتصادی ابرقدرت «ژدها» است که امروز جمهوری اسلامی «موش» فلاکت‌زده راه نجاتش را به او بسته و در بدترین بحران فروپاشی به سر می‌برد.

زیربنای تشدید تضاد میان قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی، تشدید تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری یعنی تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی یعنی تصاحب خصوصی این تولید اجتماعی است. سرچشمه معضلات جهان امروز، از گرسنگی هولناک صدها میلیون نفر در سراسر جهان تا محرومیت و فقر دهشتناک و غیر ضروری چند میلیارد انسان و نابودی محیط زیست و جنگ‌های ویرانگر همین‌جا است. تولید اجتماعی در جامعه بشری، انسان‌های چهار گوشه کره زمین را به یکدیگر متصل کرده است. اما واسط این تعاون جهانی، سرمایه است. سرمایه‌داری نه فقط میلیاردها انسان را به رنج روزمره و استثمار و تمام روابط اجتماعی تبه‌کارانه ناشی از آن محکوم می‌کند، بلکه دائماً آن‌ها را به گرداب جنگ‌هایی در ابعاد غیر جهانی می‌کشاند و هرچند وقت یک‌بار کل بشریت را با تخریب و کشتار جنگ‌های بزرگ امپریالیستی مواجه می‌کند.

در این میان، جمهوری اسلامی به‌دنبال تضمین و استمرار بقای خود است و به ناگزیر به درون گرداب نزاع قدرت‌های بزرگ امپریالیستی کشیده می‌شود. معاهده ۲۵ ساله و ارتجاعی میان دولت جمهوری اسلامی با چین تفاوتی ماهوی با توافقنامه ضد مردمی برجام - و عهد قرارداد با امپریالیست‌های غربی - ندارد. همه این قراردادهای علیه توده‌های مردم است. همان‌طور که گفتیم برای طبقه کارگر و اکثریت مردم تفاوتی ندارد که سرمایه آمریکایی و غربی آن‌ها را استثمار کند یا سرمایه چینی. آنچه مهم است ضرورت جامعه ما برای سرنگون کردن حاکمیت سرمایه و جمهوری اسلامی و بنای جامعه سوسیالیستی نوین است. ■

آتش

پانوش:

۱. این اثر در سایت www.cpimlm.org موجود است.

«سیاست با سیاست فرق دارد» (لنین: ۱۳۸۴: ۲۲۹) آنچه اساسی است، این است که چه سیاستی؟ سیاستی انقلابی یا رفرمیستی؟ هیچ تردیدی نیست که بسیاری از مبارزات صنفی شکلی از مبارزه طبقاتی است، اما این مبارزه نه تنها مبارزه انقلابی نیست بلکه «چه بسا مبارزه اقتصادی کارگران، چنان که ما دیدیم با سیاست بورژوازی و مذهبی و امثال آن وابسته گردد.» (همان) ساده بگوییم: درست است که مبارزه صنفی سیاسی است، اما برای این که در خدمت سیاست انقلابی باشد لازم است از مبارزه صنفی گسست کرده باشد. یک جنبه مهم گسست از مبارزه صنفی هم به معنای گسست از «حق من» و «صنف من» است. این گسست به خودی خود و در روند مبارزه صنفی شکل نمی گیرد و نیازمند فعالیت آگاهانه کمونیست‌هایی است که بر مبنای شناخت صحیح از مجموعه تضادهای جامعه توانایی پیوند دادن مبارزات صنفی و غیرصنفی را به افق انقلاب کمونیستی دارند.

پافشاری نویسندگان سرخط بر «دوگانه اقتصادی/سیاسی» و «سازمان‌یابی با دیالکتیک صنفی/سیاسی» ناخودآگاه، اکونومیست و رویزیونیست مشهور مارتینف را به خاطر می آورد. کسی که لنین بیش از صد سال پیش غلط بودن برداشت‌هایش را به اثبات رساند. مارتینف می گوید: «باید به همان مبارزه اقتصادی، جنبه سیاسی داد.» «سرخط» می گوید: «پیوند بین جریان‌های مختلف اساسا بر بستری از دیالکتیک اقتصادی/سیاسی ممکن است.» این فرمول‌بندی‌ها که زیربنای آن را اکونومیسم خام شکل می دهد، دو اشکال اساسی دارد:

اول این که مجموعه گسترده‌ای از تضادها با خودویژگی خاص آنان را از دایره سیاست خود اخراج می کند. زنان، ملل تحت ستم، افغانستانی‌ها، اقلیت‌های مذهبی، دگرباشان جنسی و سایر اقشار تحت ستم که صنف محسوب نمی شوند از دایره درک مارتینف و سرخط خارج می شوند. البته «سرخط» اشاره می کند که: «باید پای گروه‌های اجتماعی وسیع‌تری همچون زنان و اقوام و مذاهب تحت ستم و... تا آنجا که ممکن است در پیوند عملیاتی و انضمامی با هم قرار بگیرند» به میان کشید. ولی بلافاصله اضافه می کند که «این پیوند اساسا بر بستری از دیالکتیک اقتصادی-سیاسی ممکن است.» بنابراین از نظر سرخط اهمیت ستم بر این اقشار و گروه‌ها «تا آنجایی» است که در پیوند عملیاتی و انضمامی با دیالکتیک اقتصادی-سیاسی قرار بگیرد. احتمالا باز به این دلیل که «این پیوند بر بستری از دیالکتیک اقتصادی-سیاسی ممکن است.» به این شکل، خودویژگی‌های سیاسی سایر جنبش‌هایی که صنفی نیستند پشت ستر اکونومیسم پنهان می شود.

دوم این که سرخط گمان می کند اگر از امر صنفی شروع نکنیم و به «دیالکتیک صنفی/سیاسی» وفادار نماییم، در «آسمان رادیکالیسم سیاسی» معلق می مانیم و نهایتا به «سقوط آزاد بر زمین سخت رئال پلتیک» منجر می شود، چنان که گویی امر صنفی شاهراه رسیدن به سیاست است. در صورتی که در هر جامعه طبقاتی تضادهای عریضه و گسل‌هایی چند وجود دارد که بر کرانه‌های آن طبقات و گروه‌های مختلفی زیست می کنند. وظیفه اساسی کمونیست‌ها سازماندهی نیروهای انقلاب کمونیستی از خلال آگاهی بخشی به توده‌ها درباره این تضادها، کارکردهایشان و راه‌هایی از این تضادهاست. کمونیست‌ها به لحاظ نظری باید خودویژگی هر کدام از تضادها را به رسمیت بشناسند و به لحاظ عملی موظف‌اند به صورت گسترده به «میان کلیه طبقات اهالی بروند و دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند.» (همان جا: ۲۶۶)

به این ترتیب، امر صنفی هیچ ارجحیتی بر سایر امور و تضادهای جامعه ندارد. ستم بر زنان و ملیت‌های تحت ستم همان قدر مادی و انضمامی است که موضوع حقوق معوقه کارگران. مساله اساسی، تربیت و سازماندهی نیروهای انقلابی است؛ چرا که «بدون توده‌های آگاه و سازمان یافته هیچ انقلابی حتما آغاز نمی شود.» (استراتژی راه انقلاب در ایران ۱۳۹۷: ۶۱) علی‌رغم این که پتانسیل اولیه افراد بسته به جایگاه‌هایشان در جامعه طبقاتی متفاوت است، اما اساسا این نیروها می توانند از هر قشر، گروه یا طبقه‌ای باشند. کارگران و کارکنان اصناف ذاتا و

الزاما خلوص یا آگاهی سیاسی بیشتری نسبت به سایرین ندارند. بنابراین راه حل بحرانی که «سرخط» به آن اشاره می کند نه در «بسط زمینه و سکوی صنفی-اقتصادی از طریق ایجاد پیوندهای انضمامی» است که در شناخت و شناساندن تضاد اساسی این سیستم بر مبنای یک خط سیاسی انقلابی و سازماندهی نیروها با یک استراتژی روشن برای انقلاب است. جنبش‌های صنفی هر قدر هم که کمیتا گسترش یابند هیچ‌گاه به شکل خودبه‌خودی کیفیتا به مبارزه طبقاتی انقلابی تبدیل نمی شود.

۳- مساله استراتژی انقلاب

«سرخط» برای اثبات درستی «دیالکتیک اقتصادی/سیاسی» عنوان می کند که «قیام آبان ماه مردم از امر اقتصادی آغاز... و بی واسطه به بالاترین سطح رادیکالیسم سیاسی» رسید. منظور نگارندگان این سطور از «بالاترین سطح رادیکالیسم سیاسی» را نمی دانیم چیست. اما بالاترین سطح رادیکالیسم سیاسی یک جنبش در جامعه سرمایه‌داری، به معنای نقی این یا آن حکومت مفروض نیست، بلکه به جنبشی اطلاق می شود که کل دولت سرمایه‌داری را هدف قرار داده و در پی تسخیر قدرت دولتی در جهت ایجاد جامعه بی طبقه است. تنها به این معنا یک جنبش می تواند ریشه‌ها را هدف قرار دهد. خیزش آبان ماه، علی‌رغم این که حاکمیت جمهوری اسلامی را هدف قرار داده بود اما تصویری از نابودی اساس دولت سرمایه‌داری نداشت و در غیاب یک قطب کمونیستی که توده‌ای شده باشد، اساسا نمی توانست واجد چنین تصویری باشد.

از این گونه خیزش‌ها در جوامع طبقاتی در وهله‌های حاد شدن تضادها و فشار بر توده‌ها پیش از این شاهد بوده‌ایم و باز خواهیم دید. اما توده‌ها برای این که بتوانند مبارزات خود را به ثمر برسانند، نیازمند استراتژی روشن مبارزاتی مبتنی بر یک خط سیاسی صحیح هستند. دلخوش کردن به این که مبارزات اقتصادی توده‌ها «بی واسطه» به مبارزات سیاسی بدل می شود، خیانت به خون توده‌های مبارز است.

بی جا نیست اشاره کنیم که تبدیل شدن مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی چندان هم «بی واسطه» نیست. مسئولیت این تبدیل را بیش از هر چیز پلیس و نیروهای سرکوب جامعه طبقاتی عهده‌دار می شود. اصناف در مبارزات اقتصادی خود اغلب با چنان میزانی از سرکوب مواجه می شوند که بعضا در مقابل حکومت قرار می گیرند. گذار از آن اقتصاد به این سیاست را بیش از هر چیز پلیس سیاسی جامعه به واسطه سرکوب‌هایش عهده‌دار می شود. در این روند، توده‌ها به صورت خودبه‌خودی به شناخت از تضادهای بنیادین جامعه، راه مبارزه با این تضادها و حل آن‌ها، نمی رسند.

کاش واقعیت مبارزه انقلابی به سادگی فرمول‌های طرح شده توسط نویسندگان «سرخط» بود. اما پیچیدگی مبارزه طبقاتی به کمونیست‌ها اجازه نمی دهد که در انتظار رادیکال شدن مبارزه صنفی باشند و تنها وظیفه خود را پیوند دادن مبارزات صنفی تعریف کنند. برای تعیین استراتژی جهت نابودی یک دولت و استقرار دولت نوین سوسیالیستی، پیش از هر چیز باید به پیشرفته‌ترین تحلیل و سنتز درباره جامعه بشری اتکا کنیم. چرا که بدون درک دستاوردها و سنتز از شکست‌ها و اشتباهات تاریخی و تئوریک گذشته نمی توان به تغییر انقلابی واقعیت جدید پیش رو دست برد. در همین نسبت است که می توان استراتژی مشخص و راه انقلاب را ترسیم کرد. برای این امر لازم است به مسائل بغرنجی از قبیل مسائل امنیتی و سرکوب، انباشت سیاسی نیرو، سازماندهی ارتش، زمان آغاز جنگ انقلابی، چگونگی پیشبرد جنگ، جبهه متحد، ساختار حزب، نسبت حزب با توده‌ها و... پرداخت. تقلیل‌گرایی اقتصادی، چیزی از پیچیدگی این واقعیات نمی کاهد. ■

پیروت

منابع

- لنین، مجموعه آثار (چه باید کرد؟)، انتشارات فردوس، ۱۳۸۴
- استراتژی راه انقلاب در ایران، حزب کمونیست ایران (مارکسیست، لنینیست، مائوئیست)، ۱۳۹۷
پانوش:

۱. در این خصوص سند «استراتژی راه انقلاب در ایران» اکیدا پیشنهاد می شود. قابل دسترس در سایت cpimlm.org

پرونده یک جنایت دیگر در جمهوری اسلامی

ربودن و کشتن فعال سیاسی زنده یاد مریم فرجی

خبر می‌دهد که یک جسد سوخته در اطراف شهریار پیدا شده و احتمالاً متعلق به مریم است. اما با حضور لیلی معلوم می‌شود که جسد متعلق به شخص دیگری است. سرانجام با پیدا شدن یک جسد دیگر که صورتش کاملاً متلاشی شده اما از طریق علایم روی انگشتان، لیلی جسد خواهرش را شناسایی می‌کند. لیلی و بستگان مریم بدون این‌که اجازه داشته باشند مراسم برگزار کنند مریم را به خاک می‌سپارند. لیلی و بستگان مریم به ماموران اطلاعات می‌گویند که کشتن مریم کار وزارت اطلاعات و جمهوری اسلامی است. اما مزدوران اطلاعات حاشا کرده و او را تهدید به بازداشت می‌کنند. سرانجام آگاهی نیروی انتظامی اعلام می‌کند که قاتل مریم را پیدا کرده و «قاتل شخصی بوده که مریم را دوست داشته و به خاطر این‌که مریم به او جواب رد داده به صورت او اسید پاشیده و او را کشته است». با پیگیری‌های لیلی فرجی معلوم می‌شود که قاتل یک شرخر بوده که توسط وزارت اطلاعات اجیر شده تا مریم فرجی را به قتل برساند. و از آن‌جا که خانواده مریم برای اعدام قاتل بایستی دیه بپردازند و آن‌ها پول کافی برای پرداخت دیه ندارند قاتل تنها چند ماه در زندان خواهد ماند و بعد آزاد می‌شود. در همین اثنا رسانه‌های مزدور حکومتی با آب و تاب اعلام می‌کنند که خبر کشتن مریم توسط مزدوران اطلاعات حکومت شایعه ضد انقلاب بوده و قاتل نامزد وی بوده است. یک نمونه از این تبلیغات بی‌شرمانه هنوز هم در سایت مشرق وجود دارد.

چنین است گوشه‌ای از جنایات بسیاری که هر روزه توسط سگان هار جمهوری اسلامی علیه شریف‌ترین انسان‌های مبارز اعمال می‌شود. بدون شک نظام حاکم بایستی در اسرع وقت توسط مبارزات مردم سرنگون شود. و دادخواهی جانباختگان و مفقودین در یک دادگاه مردمی انقلابی بررسی شود و بعد از محاکمه عاملین و آمرین اعدام‌ها و شکنجه‌ها به‌سزای اعمالشان برسند. قاضی صلواتی‌ها و قاضی مقیسه‌ها و شکنجه‌گران و جنایت‌کاران حکومتی به دست عدالت سپرده شوند.

حکومت می‌کوشد با ایجاد جو رعب و وحشت قدرت سیاسی را حفظ کند اما همان‌گونه که حزب ما در جزوه بیانیه انقلاب بیان کرده است ما بایستی با سرکوب مقابله کنیم:

«ما در این مبارزه هرگز نباید از قدرت سرکوب دشمن بهراسیم اما هم‌زمان باید براساس نقشه بلندمدت حرکت کنیم. هرگز نباید به سلاح سرکوب رژیم کم بها دهیم. طول عمر جمهوری اسلامی عمدتاً مدیون سرکوب بوده است. برای تداوم مبارزه باید هسته‌های مخفی مبارزین آگاه در هر شهر و محله و در میان کارگران، معلمان، زنان، وکلا و دانشجویان درست شود. این روش هسته مستحکم در مقابله با سرکوب است. اما براساس این هسته محکم باید تریبون مردم علیه سرکوب امنیتی را در میان وکلا، هنرمندان، و ورزشکاران مردمی تقویت کرد. آنان باید بدانند که اگر با سرکوب جنبش مردم مقابله نکنند و در این امر محافظه‌کاری کنند، آینده تاریکی حتی در انتظار آن‌هایی است که می‌خواهند بدون «دخالته در سیاست» سر خود را به «کار فرهنگی و مدنی» گرم کنند. هر چه جنبش توده‌های مردم، بر مبنای آگاهی سیاسی و اجتماعی که در این بیانیه آمده است، آزادتر رشد کند، دست عوامل حکومتی و امپریالیستی در توطئه‌چینی کوتاه‌تر خواهد شد.» به نقل از بیانیه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما (هفت توقف)، از انتشارات حزب کمونیست ایران (م) این جزوه در سایت www.cpimim.org موجود است.

گرامی باد یاد مریم فرجی!

مرگ بر حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی!

انقلاب نه چیری کمتر! ■

جمهوری اسلامی با تشدید بحران اقتصادی و سیاسی و از دست دادن مشروعیت هر دم به پرتگاه سقوط نزدیک‌تر می‌شود. دیگر حنای وعده و وعید و اصلاحات رنگی ندارد. او جگیری مبارزات مردم در دی ماه ۹۶ و سپس دی و آبان ۹۸ ناقوس مرگ رژیم جنایتکار را به صدا درآورده. حکومت درمانده و مستاصل تنها راه چاره را سرکوب دانسته و با به‌کارگیری انواع روش‌های جنایتکارانه سعی می‌کند مردم را مرعوب کند و به خانه‌هایشان روانه کند. اگر بخواهیم موارد جنایی جمهوری اسلامی را در طی ۴۰ سال حکومت ننگینش لیست کنیم یک کتاب چند صد صفحه‌ای هم کفاف نمی‌کند. محاکمات دو دقیقه‌ای و صدور احکام حبس طولانی پنج ساله و ده ساله و گاهی دادن حکم اعدام مانند حکم اعدام برای سه جوان شرکت‌کننده در اعتراضات دی ماه ۹۸ امری عادی و روزمره در جمهوری اسلامی است. اما آنچه که در خفا انجام می‌شود و دروغ‌ها و فریب‌کاری‌های رژیم که توسط پلیدترین و کثیف‌ترین مزدوران‌ش انجام می‌شود نیاز به افشاگری و روشنگری بیشتری دارد.

مبارزات دی ماه ۹۶ مشت محکمی به دهان حکومت بود. شرکت هزاران تن از افسار تختانی جامعه در اعتراضات وسیع در ده‌ها شهر لریزه به اندام حکومت انداخت. حکومت خشمگین صدها تن را دستگیر و روانه سیاه‌چال‌هایش کرد. اخیراً خواهر یکی از قربانیان که در پی اعتراضات دی ماه ۹۶ در تهران دستگیر و بعد از آزادی مفقود و بعد از مدتی جسد سوخته‌اش پیدا شده بود با جسارت پرده از روش‌های کثیف و بی‌رحمانه حکومت در شکنجه و آزار زندانیان سیاسی و سپس اعدام مخفی آن‌ها گشود. لیلی فرجی خواهر زنده یاد مریم فرجی از مبارزین اعتراضات دی ماه ۹۶ در یک مصاحبه با کانال جدید جزئیات زندگی و مرگ پرافتخار مریم و جنایات حکومت را به‌گوش مردم رساند.

خلاصه حرف‌های لیلی فرجی: خواهرم انسانی مبارز و برابری طلب بود. او که مدیر یک شرکت بود متولد سال ۶۲ در اسلام‌آباد و دانش‌آموخته در دانشگاه رازی کرمانشاه و ساکن کرج بود. او نگران وضعیت زندگی مردم به‌خصوص زنان زحمتکش بود و تا آن‌جا که در توان داشت تلاش می‌کرد تا با آموزش و کمک به زنان زحمتکش به آنان کمک کند تا استقلال اقتصادی داشته و حرفه‌ای آموخته تا بتوانند در شرایط بیکاری و فقر گسترده از پس زندگی بریبینند. از طرف دیگر، مریم در مبارزات مردم علیه حکومت فعال بوده و در تظاهرات‌های سال ۸۸ شرکت داشته و البته شرکتش نه برای پس گرفتن رای بلکه مخالفت با کلیت نظام جمهوری اسلامی بوده. به دنبال اعتراضات دی ماه ۹۶ مریم فرجی همراه چند دوست به تهران می‌رود تا در اعتراض خیابان انقلاب شرکت کند که دستگیر و روانه زندان اوین می‌شود. در زندان اوین توسط بازجویی به نام مستعار عماد مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. عماد چند بار تهدید می‌کند که اگر مریم همکاری نکند و از آرمان‌هایش دفاع کند سربه نیست خواهد شد. این شخص کثیف که از بازجویان مشهور زندان اوین است به مریم می‌گوید که ما هر کاری که بخواهیم با تو می‌کنیم و حتی تلاش می‌کند که به مریم دست‌درازی کند که مریم به صورت او تف می‌کند. بعد از مدتی با پیگیری‌های لیلی و دایی مریم با کلنجار زیاد او با قید وثیقه آزاد می‌شود. در زمان آزادی احساس می‌کند که تحت مراقبت است و حتی مزدوران حکومت تلفنی به وی می‌گویند که او را زیر نظر دارند. مدتی بعد از آزادی زمانی که مریم با خودرویش برای کاری به تهران می‌رود مفقود می‌شود. بعد از پیگیری‌های زیاد توسط لیلی خودرو مریم در تهران درحالی‌که مدارک شناسایی و دیگر لوازمش در صندوق عقب بوده پیدا می‌شود. در همان زمان، آگاهی نیروی انتظامی

بازنمایی سیاهان

در سینمای

آمریکا (۲)

سینما حقیقت ۶



هتی مک دانیل در نقش

ممی در فیلم بر باد رفته

سینمای ناطق و رونق دوباره جنوب

پیدایش سینمای ناطق در اواخر دهه ۲۰، تکامل و نهادینه شدن سینما (بالاخص سینمای آمریکا) را تسریع کرد. این دگرگونی، در عین حال بر بازنمایی مسائل نژادی اثر گذاشت و کمی ظرافت طبع به اشکال سنتی بازنمایی تزریق کرد. در بحبوحه رقابت شرکت‌های فیلم‌سازی با یکدیگر، کمپانی برادران وارنر نخستین گام را در ساخت اولین فیلم ناطق تجاری برداشت و فیلمی پر فروش به نام **خواننده‌ی جَز** (۱۹۲۷) و سپس **احمق آوازه‌خوان** (۱۹۲۸) را وارد بازار کرد. موفقیت تجاری هر دو فیلم، جدای از ناطق بودن آن‌ها، به دلیل هنرنمایی آل جالسون بازیگر و آوازه‌خوان معروفی بود که به خاطر سیاه کردن صورت و به اصطلاح «تقلیدهای سیاه‌پوستی» خود شهرت داشت. استفاده هنرمندان جالسون از سیاه کردن صورت در این فیلم‌ها بر پایه‌ی همان درونمایه‌های سنتی است. اگرچه کار جالسون تا حدودی بر اساس همان کاریکاتورهای نژادی است ولی دقیقاً در چارچوب آن تقلید زشت «کاکاسیاهانه»ی فیلم‌های اولیه قرار نمی‌گیرد. «دِگرمَن» (alter ego) جالسون با آن چهره‌ی سیاه‌شده‌اش معمولاً در لحظه‌ای از فیلم ظاهر می‌شود که بیشتر عملکرد یک دلقک سیرک را تداعی کند تا آن ذهنیت کاریکاتوری «کاکاسیاه» در نمایش‌های مطربی. در سال ۱۹۲۹ تعدادی از استودیوهای بزرگ، عزم خود را جزم کردند تا با استفاده از تکنولوژی جدید صدا، به تولید فیلم‌هایی با بازیگران تماماً سیاه‌پوست بپردازند. در آن دوران، شرکت فاکس که هنوز تجربیاتی بر روی سیستم صدای movie tone خود انجام می‌داد، فیلمی به نام **قلب‌هایی در جنوب** (۱۹۲۹) به نمایش گذاشت. این فیلم که در میان نمایش خود به عنوان «فیلمی ناطق با بازیگرانی تماماً سیاه‌پوست» درباره‌اش تبلیغ شد نمونه‌ی بارزی از یک نمایش «رقص و آواز پنبه‌کاران» و مملو از کلیشه‌های نژادی سنتی بود. شرکت مترو-گلدوین-مه‌یر با استفاده از سیستم صدای ویتافون خود، فیلمی به نام **هاله‌لویا** (۱۹۲۹) به کارگردانی کینگ ویدور تولید کرد. این فیلم اگرچه از نظر هنری برتر از آن یکی بود ولی در نهایت باز هم «نمایشی از رقص و آواز پنبه‌کاران» محسوب می‌شد.

هاله‌لویا به بازنمایی سیاهان بُعد جدیدی داد. اظهار نظر ویدور درباره این فیلم که او «اساساً قصد داشته سیاه جنوبی را همان‌طور که هست نشان بدهد» کمی بوی موعظه‌گری از مدافعه می‌دهد؛ ولی این فیلم در ضمن می‌تواند به عنوان واکنشی لیبرال نسبت به بازنمایی‌های کلیشه‌ای سیاهان که در فیلم‌های آن دوران فراوان بود، مورد ارزیابی قرار بگیرد. در واقع، تشابه زیادی میان دل‌مشغولی‌های سبک‌گرایانه‌ی ویدور در **هاله‌لویا** و جنبش ادبی واقع‌گرای جنوبی در دهه ۲۰ و ۳۰ وجود دارد؛ چرا که هر دوی آن‌ها با استفاده از ناتورالیسم ادبی، به قشر محافظه‌کار جنوب می‌پرداختند. از این رو استفاده‌ی بدیع و خلاقانه‌ی ویدور از صدا و تصویر نه تنها بر شمایل‌نگاری مناطق روستایی جنوب تکیه دارد بلکه سبک تصویری نژادی‌ای را در خاطر زنده می‌کند که در سینمای حاکم آن دوران سابقه نداشت. اما به هر تقدیر، لحن موعظه‌گرایانه‌ی ناهنجاری که اساس **هاله‌لویا** را تشکیل می‌داد تأثیر زیادی بر تصویری که در دیگر فیلم‌ها از سیاهان ارائه می‌شد نگذاشت. حتی خود ویدور هم در زمانی که فیلم **رُزی چنین سرخ** (۱۹۳۶) را ساخت، واقع‌گرایی موعظه‌وارانه‌ی خود را کاملاً کنار گذاشته بود. این فیلم نمونه بارز درام‌های جنگ داخلی آمریکا بود که به همان مفاهیم روایی کلیشه‌ای ایالت‌های جنوبی - قبل از جنگ داخلی - و زیبایی‌های از دست‌رفته‌شان می‌پرداخت و هم چون دیگر فیلم‌های طرفدار جنوب (در جنگ داخلی) پر است از اشارات نژادپرستانه و مرتجعانه.

تعدادی از فیلم‌های واقع‌گرایی اجتماعی سال‌های ۱۹۳۰، تصویر انتقادآمیزتری از جنوب آمریکا نشان دادند: **من یک زندانی فراری هستم** (۱۹۳۳)، **خشم** (۱۹۳۶)، **آن‌ها فراموش نخواهند کرد** (۱۹۳۷)، **لژیون سیاه** (۱۹۳۷) و **لژیون وحشت** (۱۹۳۷) به مضامین جنجالی روز هم‌چون قوانین جزایی ناعادلانه‌ی آن نواحی، خشونت چماق به‌دست‌ها و نژادپرست‌ها، و لینچ کردن کوکلاکس‌کلن‌ها پرداختند. بدیهی است که تماشاگران از تصاویر «واقع‌گرایانه»ی ایالات جنوبی آمریکا و تکیه‌شان بر بی‌عدالتی اجتماعی روزمره و تک‌افتادگی آن نواحی و مردمانش تکان می‌خوردند و به وحشت می‌افتادند. اما به‌رحال خود این فیلم‌ها موفق نشدند تصاویر مردم‌پسند «جنوب زیبا و روایی» را که

هالیوود به نمایش آن‌ها ادامه می‌داد، از میدان خارج کنند. ژانر فیلم‌های «دوران طلایی قبل از جنگ‌های داخلی» با **بربادرفته** (۱۹۳۹) اثر حماسی پر فروش براساس کتاب مارگارت میچل (چاپ ۱۹۳۶) به اوج خود رسید.

تهیه‌کنندگان فیلم آشکارا از لحن جنجال‌برانگیز **تولید یک ملت** آگاه بودند و بنابراین به این نتیجه رسیدند که اتخاذ روشی مشابه در مورد **بربادرفته** ممکن است بر فروش فیلم تأثیر منفی بگذارد. به همین جهت، این فیلم از کاریکاتورهای نژادی اغراق‌آمیز مختص این ژانر پرهیز کرد و در عوض هم و غم خود را بر پرداخت رابطه‌ی عاطفی میان اسکارلت اوهارا و رت باتلر گذاشت. در واقع، هنرنمایی پرشور حتی مک دانیل در نقش ممی بدقلق و لجباز که به خاطرش برنده جایزه اسکار شد - و بدین ترتیب نخستین سیاه‌پوست برنده اسکار هم به‌شمار می‌آید - لایه‌ی مظاهرانه‌ی «انسانی» بردگی سیاهان را به‌تصویر می‌کشد؛ اما همین دیدگاه باعث شد که ساختارهای نژادی فیلم از جنجال‌های مرسوم در این زمینه مصون بماند.

بربادرفته بر دل‌باختگی هالیوود به ژانر «فیلم‌های قبل از جنگ داخلی» پایان داد. اما با این وجود توانست تداوم‌بخش نوعی نوستالوژی و غم غربت‌گریبی برای «آن دوران طلایی» و آن راه و روش زندگی باشد. این غم غربت، نقش مهمی در بالابردن روحیه ملتی که تازه از بحران بزرگ اقتصادی دهه ۳۰ کمر راست کرده و در آستانه دومین جنگ جهانی قرار داشت، بازی کرد.

پس از جنگ جهانی دوم و لیبرالیسم

پس از جنگ جهانی دوم تغییرات مهمی در چگونگی بازنمایی سیاهان در فیلم‌های آمریکایی به‌وجود آمد. یک خودآگاهی جدید اجتماعی در هالیوود ظهور کرد که پویایی رابطه‌ی میان سفیدپوستان و سیاهان را در چهارچوب دیدگاهی لیبرال-بشردوستانه مورد توجه قرار می‌داد. حالا کوششی آشکار صورت می‌گرفت تا تصاویر «مثبتی» از سیاهان به‌نمایش گذاشته شود؛ که بر محاسن بشردوستانه (در مقابل ویژگی‌های کاریکاتوری پیشین) تأکید گردد و هوشیارانه، جویای روابط اجتماعی و میان‌نژادی در جامعه معاصر آمریکا بود. اما بیشتر این بازنمایی بر محور «مشکلات نژادی» می‌چرخید و امروزه چنین رویکردی تنگ‌نظرانه و ساده‌لوحانه به‌نظر می‌رسد. ولی به هر روی، همین نگرش در مقایسه با آن بازنمایی نژادپرستانه‌ی اولیه یک تغییر بزرگ و محسوس تلقی می‌شد. چهار فیلم که همگی در سال ۱۹۴۹ به‌نمایش درآمدند طلایه‌دار این گرایش جدی بودند: **از راه رسیده‌ای در غبار، سرزمین دلیران، پینکی، مرزهای گمشده**.

از راه رسیده‌ای در غبار که بر پایه داستانی از ویلیام فاکنر ساخته شده بود حکایت یک مرد سیاه اصیل و مغرور (خوانو هرناندز) است؛ بزرگ‌منشی و بردباری این مرد، جماعت سفیدپوست یک شهرک جنوبی را به حیرت و تعجب فرو می‌برد. بازتاب چنین تصویری - به‌خصوص در رابطه با تصویری که تا به حال از جنوب آمریکا ارائه شده بود - جدید بود: گو این‌که هر آن‌چه به‌نمایش درآمده بود جزء لاینفک تصور آرمانی فاکنر از سیاه به‌منزله‌ی (حافظ) وجدان سفیدپوستان آمریکایی به‌حساب می‌آمد. **سرزمین دلیران** به مسائل نژادی به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت می‌پرداخت. در این فیلم، ما با یک سرباز سیاه‌پوست (جیمز ادواردز) رویه‌رویییم که بیماری‌اش (نوعی فلج هیستریک) ظاهراً در اصل، از عدم اعتماد به‌نفس و احساس بی‌پناهی روحی او در رودرویی با دنیای سفیدپوستان ریشه می‌گیرد! استفاده از یک شخصیت اصلی سیاه‌پوست

«بیمار» که دچار از خود بیگانگی است در واقع سنخیتی با دیدگاه لیبرال نداشت و در فیلم‌های لیبرال همگون‌خواه (assimilationist) بعدی، دیگر تکرار نشد.

این دوران انتقالی با ایماژ سیاهان به‌عنوان قربانیان مظلوم تحجر و تعجب، در دو فیلم لیبرال بعدی (**پینکی و مرزهای گمشده**) نقش چشم‌گیرتری بر عهده داشت. ولی این قربانیان جای خود را به شخصیت‌های فعال‌تری دادند که قرار بود نقش مهم‌تری در روایت‌های مربوط به مشکلات نژادی بازی کنند. در بدو امر، مخلوقین سیاه‌پوست این گرایش لیبرالی، تعدادی «آدم خوب»‌های کلیشه‌ای بودند که در چهارچوب قراردادهای ساده‌لوحانه در پایان دهه ۵۰ برجستگی کمتری یافتند و رفته رفته شخصیت‌های سیاه متعادل (یا بهتر است بگوییم با حضور نمادین کمتر) در سینما ظاهر شدند.

با این همه مقابله‌ی نژادی میان سفیدان با سیاهان درونمایه‌ای بود که در فیلم‌های اجتماعی این دوره مکرراً دیده می‌شود. این درونمایه عبارت بود از رابطه یک قهرمان «خوب» سیاه‌پوست با یک ضدقهرمان ناخوشایند سفیدپوست؛ درگیری‌هایی که این دو باهم داشتند نمادی بود از یک مبارزه اخلاقی که در نهایت با احترام و درک متقابل آن دو حل و فصل می‌شد. **تنگنا** (۱۹۵۰) که نخستین حضور سیدنی پواتیه‌ی بازیگر است نمونه‌ی بارز این درونمایه به‌شمار می‌رود. «قهرمانی» که پواتیه در این فیلم به‌تصویر می‌کشد نه‌تنها در نهایت از نظر اخلاقی بر شکنجه‌گر سفیدپوست نژادپرست خود پیروز می‌شود بلکه قابلیت بی‌حد و حصری هم در بزرگواری و بخشش از خود نشان می‌دهد.

«قهرمان» سیاه‌پوست در فیلم‌های لیبرال مشخصاً از عمل (یا عکس‌العمل) خشن پرهیز می‌کرد؛ خشونت، ویژگی شخصیت‌های متعصب و نژادپرست این‌گونه فیلم‌ها بود که چه سفید و چه سیاه، مانند مرد سیاه‌پوست محکوم به شکست فیلم **تنگنا** در پایان «سر به نیست» می‌شدند. ولی تعدادی از این فیلم‌ها با نمایش رابطه‌ی خصمانه‌ی شخصیت‌های سیاه‌پوست و سفیدپوست، به مضمون تعصب نژادی پرداختند: شخصیت‌هایی که ضدیشان با یکدیگر هر دو را به مرز سقوط و تباهی می‌کشاند. فیلم **ستیزه‌جویان بدون شک**، نمونه کلاسیک این درونمایه است: در این فیلم دو متهم سرسخت و انعطاف‌ناپذیر (سیدنی پواتیه و تونی کرتیس) از یک زندان جنوبی فرار کرده‌اند درحالی‌که با دستبند به یکدیگر بسته شده‌اند و باید با خصومت خود نسبت به یکدیگر کنار بیایند.

یکی از واریاسیون‌های جالب حول مضمون تعصب نژادی در فیلم **دشواری‌های فردا** (۱۹۵۹) به کار گرفته شده است؛ در این فیلم درگیری میان‌نژادی بین هری بلافونته و رابرت رایان سرانجام با مرگ هر دوی آن‌ها حل و فصل می‌شود. ویژگی جالب این مضمون روشی است که در چهارچوب ژانر گنگستری/راهزنی برای تعریف قصه از آن استفاده شده است: در این‌جا تنش نژادی بین افراد گروه، عامل اصلی مخربی است که در نهایت هماهنگی گروه را بر هم می‌زند و از موفقیت نقشه‌ای که برای دزدی کشیده‌اند، جلوگیری می‌کند. این روایت ضدنژادپرستانه ضمناً می‌تواند به منزله‌ی نمادی باشد برای کل جامعه‌ای که تعصبات نژادی در آن خطر مهلکی در برابر وحدت اجتماعی و پیگیری اهداف مشترک افراد آن جامعه به‌شمار می‌رود.

اما این تصویر لیبرالی با فرا رسیدن دهه ۶۰ و تحولات سیاسی و اجتماعی که در پی آن آمد و همین‌طور بارگذاری معضلات نژادی و جنسی، دچار دگرگونی شد. ■

جمهوری برده‌داران و دمکراسی نژادپرستان

نگاهی به تاریخچه تبعیض نژادی و جنبش سیاهان در ایالات متحده آمریکا

بخش دوم: از جنبش «حقوق مدنی» تا امروز

مختلف اجتماعی مثل بیمارستان، اتوبوس، مدرسه، کتابخانه، کافه و بار، ورزشگاه، استخر، آب‌خوری و دستشویی و غیره براساس رنگ پوست از هم جدا شده و سیاهان حق ورود به مکان‌های مخصوص به سفیدپوستان را نداشتند و در صورت تخلفی، محاکمه و جریمه می‌شدند. حتی در بهار ۱۹۶۳ نرخ بیکاری سفیدپوستان نزدیک پنج درصد و سیاهان بیش از دوازده درصد بود. فقط یک پنجم جمعیت سفید زیر خط فقر بودند حال آن‌که نیمی از سیاه‌پوستان زیر این خط قرار داشتند. (زین ۶۰۵)

این وضعیت در دههٔ پس از جنگ جهانی دوم با مقاومت و اعتراض سیاهان روبه‌رو شده و نهایتاً به یک جنبش اجتماعی-سیاسی منجر شد.

جرقهٔ این جنبش با پیشگامی زنی به نام رُزا پارک در ایالات آلاباما زده شد. او در روز اول دسامبر ۱۹۵۵ حاضر نشد صندلی اتوبوس را برای یک مسافر سفیدپوست خالی کند و از این‌رو محاکمه و محکوم شد. تعدادی از کشیشان سیاه از جمله دکتر مارتین لوتر کینگ به این حکم اعتراض کردند و انجمنی برای مبارزه با قوانین جداسازی نژادی ایجاد کرده و دست به تظاهرات در شهرها زدند. واکنش گروه‌های فاشیستی شبه‌نظامیان سفیدپوست (کوکلوکس کلان) به این جنبش، ترور، تیراندازی با اسلحهٔ گرم، دزدیدن و شکنجه کردن سیاهان یا سفیدپوستان عضو جنبش ضد نژادپرستی

بود. الگوی مقاومت مدنی در بیش از یکصد شهر در ایالات دیگر هم تکرار شد و تا سال ۱۹۶۰ بیش از پنجاه هزار نفر در تظاهرات علیه نژادپرستی و قوانین آن شرکت کردند و سه هزار و ششصد نفر از آن‌ها دستگیر و زندانی شدند. (زین ۵۹۸) اما در میان هیئت حاکمهٔ آمریکا بودند چهره‌ها و جریاناتی که به دلایل مختلف با از بین بردن سیاست‌های جداسازی نژادی و قوانین جیم کرو موافق بودند. جامعهٔ سیاهان آمریکا و بخش‌هایی از سفیدها در مقابل تبعیض نژادی و به‌ویژه نشانه‌های اجتماعی آن در قوانین جداسازی، مقاومت نشان می‌دادند. از سال ۱۹۴۱ به بعد وقتی ارتش آمریکا با شعار و ژست «ضدیت با فاشیسم و نژادپرستی» در جنگ جهانی دوم شرکت کرد، هنوز جداسازی نژادی در جامعه و ارتش آمریکا رایج و مقبول و قانونی بود! مسألهٔ دوم، وجود یک جنبش کمونیستی قدرتمند در سطح جهان و دولت‌های سوسیالیستی شوروی (۱۹۵۶-۱۹۱۷) و چین (۱۹۷۶-۱۹۴۹) و بعدها جنگ سرد بود که به سیاست‌مداران و هیئت حاکمهٔ آمریکا فشار می‌آورد تا در مورد قوانین جداسازی نژادی -



تداوم اشکال مختلف تبعیض نژادی-ملی علیه سیاهان پس از لغو «قانونی» برده‌داری در ایالات متحده، در دههٔ ۱۹۶۰ به یک مقاومت توده‌ای وسیع منجر شد. چیزی که در ادبیات آمریکا «جنبش حقوق مدنی سیاهان» نامیده می‌شود. این جنبش در هم‌افزایی با جنبش‌های اجتماعی و سیاسی هم‌چون جنبش رادیکال جوانان و دانشجویان، جنبش ضد جنگ ویتنام، جنبش زنان و جنبش کمونیستی می‌توانست به یک انقلاب تمام‌عیار تبدیل شده و پایه‌های تمامیت نظام سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا را متزلزل کند.

جنبش حقوق مدنی اساساً بر بستر تحولات سیاسی و اقتصادی آمریکای پس از جنگ جهانی دوم رخ داد. در بخش اول این نوشته دیدیم که پس از لغو قانون برده‌داری، روابط فئودالی و نیمه‌فئودالی در ایالات جنوب، بردگان سابق و سیاهان را به‌اشکال مختلف در قید و بند زمین و زراعت خرده مالکی کرده بود. رشد نیروهای تولیدی و مکانیزه شدن کشاورزی، نیاز به کار نیروی انسانی را کاهش داد و بسیاری از بردگان سابق، خرده مالکان سیاه و کشاورزان اجاره‌نشین را به‌عنوان کارگران مزدی راهی شهرهای بزرگ کرد. «این روند بستر جدیدی برای مبارزه در راه تغییرات اجتماعی باز کرد».

(آواکیان ۱۳۹۷: ۴۵)

چگونه آتشفشان را مهار کردند؟

لغو قانون برده‌داری هرگز به‌معنای برابری واقعی شهروندان سفید و سیاه در ایالات متحده و از بین رفتن تبعیض و ستم علیه سیاهان نبود. در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۹۶۵، تبعیض و ستم نژادی به‌اشکال مختلف قانونی و غیر قانونی عملاً ادامه پیدا کرد. قتل و شکنجهٔ سیاهان توسط برده‌داران سابق و دسته‌های اوباش کوکلکس کلان رایج بود. شنیع‌ترین شکل قتل، لینچ کردن (Lynching) بود. به این شکل که سیاهان را شکنجه می‌کردند و بدن‌های زخمی‌شان را از درختی آویخته تا در برابر دید و در میان شادی نژادپرستان به‌مرور جان دهند. حملهٔ اوباش سفید با حمایت‌های ضمنی یا علنی پلیس به سیاهان گاهی شکل قتل عام به خود می‌گرفت. معروف‌ترین آن‌ها در مه ۱۹۲۱ در تولسای اوکلاهاما روی داد که به کشته شدن سیصد شهروند سیاه و مجروح و زندانی شدن نزدیک به هفت هزار نفر منجر شد. (American Crime. Case 12) در هفده ایالت سابقاً برده‌دار جنوب، قوانینی موسوم به «قوانین جیم کرو» (Jim Crow Laws) اجرا می‌شد که براساس آن جداسازی نژادی (Racial Segregation) میان سیاهان و سفیدها الزامی بود و اماکن

به ریچارد نیکسون در سال ۱۹۷۰ «۲۵ درصد کل جمعیت سیاه‌پوستان احترام زیادی برای حزب پلنگان سیاه قائلند و از جمله ۴۱ درصد جوانان زیر ۲۱ سال». (زین ۶۱۲)

سازماندهی در محلات فقیرنشین حاشیه شهرهای بزرگ، آموزش سیاسی و نظامی برای دفاع در مقابل حملات پلیس، سوادآموزی و مبارزه با اعتیاد از فعالیت‌های پلنگان سیاه بود. پلیس، دفاتر حزب را مورد حمله مسلحانه قرار می‌داد و در چهار دسامبر ۱۹۶۹ در شهر شیکاگو فرد همپتون و مارک کلارک دو عضو رهبری پلنگان سیاه را به قتل رساند. چندی بعد مارتین لوتر کینگ هم ترور شد و مالکوم ایکس هم سه سال پیش از آن ترور شده بود. دولت هم‌زمان که از طریق کنگره امتیازاتی به سیاهان می‌داد، از طریق اف.بی.آی در حال نفوذ در سازمان‌های مبارزاتی سیاهان و ایجاد انشعاب و متلاشی کردن آن‌ها بود.

دولت و بورژوازی سفید در کنار سرکوب نظامی و متلاشی کردن امنیتی تشکلهای جنبش سیاهان، پروژه‌ای برای گرفتن توان مبارزاتی این جنبش را هم پیش برد. خشی و فاسد کردن برخی از رهبران تشکلهای مدنی و سیاسی سیاهان از طریق تطمیع و دادن امتیازات اقتصادی و ادغام کردن آن‌ها در لایه‌ای از قدرت، ایجاد قشر بسیار کوچکی از «بورژوازی سیاه» و دعوت کردن خرده‌بورژوازی و توده‌های سیاه برای متحد شدن با نظام سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا به واسطه امتیازات اقتصادی و حکومتی. رهبرانی مانند جیمز فارمر و فلویید مک‌کیسیک در دهه ۶۰ پست‌های دولتی و وام‌های کلان اقتصادی گرفتند و بعدها چهره‌هایی هم‌چون کالین پاول، کاندولیزا رایس و باراک اوباما به بالاترین مقامات دولتی و حکومتی رسیدند. بانک جیس مهنتن و خانواده راکفلر، بورژوازی سفید را به سرمایه‌گذاری برای تقویت «بورژوازی سیاه» دعوت کردند و از آغاز دهه ۱۹۷۰ شرکت‌های تجاری بزرگ برای سیاهان تأسیس کردند. با این وجود کمتر از نیم درصد کل درآمدهای تجاری آمریکا از آن صاحبان سیاه‌پوست بود و بورژوازی سفید هنوز بیش از ۹۹ درصد را در اختیار داشت. (زین ۶۱۴)

یک طبقه متوسط جدید و کوچک هم از سیاهان ساخته شد که درآمد کلی سیاهان را در آمارهای دولتی و تبلیغاتی بالاتر از سابق نشان می‌داد اما فقیرترین اقشار جامعه آمریکا تا همین امروز کماکان از میان سیاهان تشکیل می‌شوند. گزارشی در نیویورک تایمز در آغاز سال ۱۹۷۸ می‌گفت «محلاتی که در دهه ۱۹۶۰ قیام‌های شهری را تجربه کردند، به‌استثنای چند مورد نادر، تغییرات کمی داشته‌اند و همان شرایط فقر شدید در اغلب شهرها گسترش یافته است» (زین ۶۱۶)

تداوم ستم و تبعیض

هیئت حاکمه آمریکا از سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰ توانست جنبش ضد نژادپرستی سیاهان این کشور را منحرف، مسخ و مهار کند اما هرگز نتوانست و نمی‌تواند ستم علیه سیاهان را در جامعه آمریکا از بین ببرد. چنان‌که در این دو نوشته دیدم نحوه شکل‌گیری سرمایه‌داری آمریکا و دولت دیکتاتوری بورژوازی در این کشور به‌شکلی است که بر تبعیض نژادی و برتری سفیدها بر سایرین بنا شده است. موقعیت‌های شغلی بالا عمدتاً در اختیار سفیدپوستان است و مشاغل به‌لحاظ درآمد و موقعیت اجتماعی «پایین» در سلسله مراتب جامعه طبقاتی آمریکا، به‌طور چشم‌گیری از آن غیر سفیدپوستان، به‌ویژه سیاهان است. اخیراً اتحادیه معلم‌ان شیکاگو آماری از قربانیان کووید ۱۹ منتشر کرد که طبق آن ۶۸ درصد از کسانی که جان خود را از دست داده‌اند، سیاه‌پوستان بودند. علت این است که سیاه‌پوستان آمریکا بیشتر در مشاغل مشغول به کار هستند که طبق اعلام دولت جزو «رشته‌های ضروری» اعلام شدند و در دوران قرنطینه باید سر کار بروند. مشاغل خدماتی و کارهای بدنی عاجل و ضروری. اکثریت مردم فقیر و حاشیه‌نشین را سیاهان تشکیل می‌دهند.

این آبروریزی مفتضحانه آمریکا در سطح جهان - تجدید نظر کنند. این یک واقعیت تاریخی بود که بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ درحالی‌که اتحاد شوروی سوسیالیستی (۱۹۵۶-۱۹۱۷) در مسیر ریشه‌کن‌سازی ستم ملی و احقاق برابری سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی میان ملل و جمهوری‌های مختلف ساکن شوروی بود، در ایالات متحده آمریکا هنوز آبخوری‌های عمومی سفیدها از سیاهان و لاتینوها جدا بود و سر در بسیاری از رستوران‌های آمریکا نوشته شده بود «ورود سگ و سیاه‌پوست ممنوع»! به‌واقع «اتحاد شوروی و آمریکا دو دنیای متفاوت بودند» (لوتا ۱۳۹۴)

تمامیت بورژوازی و دولت آمریکا با ضرورت جواب دادن به تضاد ستم ملی و جنبش ضد نژادپرستی سیاهان روبه‌رو بود. در چنین وضعیتی بخشی از هیئت حاکمه و روسای جمهوری مثل ترومن، کندی و جانسون به این نتیجه رسیدند که برای کنترل پتانسیل مبارزاتی این جنبش و هم‌چنین پیش بردن کارزار «رهبری جهان آزاد» در دوران جنگ سرد، باید تا حدودی عقب‌نشست و امتیازاتی حقوقی و اجتماعی به سیاهان داد. طی سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۴ قوانینی در جهت «برابری» حقوق مدنی، برابری در حق رأی و برابری در فرصت‌های شغلی به تصویب رسید و وعده‌های پر سر و صدایی داده شد، اما یا به مرحله اجرا در نیامد و یا به‌درستی اجرا نشد.

بخش دیگری از پروژه هیئت حاکمه آمریکا، مهار کردن پتانسیل خشم سیاهان از سیستم و هدایت آن به کانال‌های انتخاباتی بود. به‌این‌منظور، به وجود آوردن قشری از بورژوازی و خرده‌بورژوازی سیاه، ادغام آن‌ها در دستگاه بوروکراسی دولتی و متحد کردن بخشی از روشنفکران و ناسیونالیست‌های سیاه، اهمیت داشت. بورژوازی سفید و مشخصاً کابینه کندی و جانسون کوشیدند جنبش سیاهان و خشم جوانان سیاه و انقلابی را به‌وسیله رهبران و روشنفکرانی مانند لوتر کینگ تحت کنترل درآورند. به‌عنوان نمونه یکی از مشاوران کاخ سفید در خاطراتش می‌گوید که چگونه جان اف کندی در سال ۱۹۶۳ از طریق مذاکره با رهبران سیاه توانست «انقلاب سیاهان را به یک ائتلاف دمکراتیک تبدیل کند». (زین ۶۰۵)

دهه انقلابی ۱۹۶۰ و شورش‌های مسلحانه

از میانه دهه ۱۹۶۰ مبارزه سیاهان اما شکل دیگری به خود گرفت. نسل جدیدی از جوانان انقلابی برآمدند که دیگر نه به موعظه‌های سازشکارانه کلیساهای سیاه گوش می‌دادند و نه به توهمات «جنبش مسالمت‌آمیز». آن‌ها تصمیم گرفتند مشت را با مشت و گلوله را با گلوله جواب بدهند. ابتدا در ژوئیه ۱۹۶۷ در شهر دیترویت قیام مسلحانه‌ای با حضور جوانان و کارگران عمدتاً سیاه روی داد. ارتش با تانک و مسلسل سنگین لشگرکشی کرد و با مقاومت مسلحانه مردم روبه‌رو شد. ۴۳ کشته، ۳۵۶ زخمی، هفت هزار نفر بازداشتی و چهار هزار ساختمان و فروشگاه ویران شده و غارت شده نتیجه رویارویی مردم و پلیس و ارتش بود. (صورتگر ۳۹)

کنگره آمریکا در واکنش به قیام‌های مسلحانه و شورش‌های مردمی، در سال ۱۹۶۸ «قانون حقوق مدنی» را تصویب کرد تا بار دیگر ثابت شود که بورژوازی عمدتاً از هراس انقلاب است که به اصلاحات تن می‌دهد.

اما این تازه شروع ماجرا بود. در سال ۱۹۶۷ گروهی از جوانان سیاه حزبی با نام «پلنگان سیاه» برای دفاع از خود تشکیل دادند که عمدتاً متأثر از کمونیسم انقلابی بودند که در آن مقطع توسط مائو تسه دون نمایندگی می‌شد. خط و مشی پلنگان سیاه البته رگه‌هایی از ناسیونالیسم آفروامریکن‌ها و تئوری‌های مشی چریکی آمریکای لاتین را هم در خود حمل می‌کرد. پلنگان سیاه به‌سرعت تبدیل به قطب مبارزات سیاهان علیه ستم نژادی و فقر شدند و بسیاری از هواداران جوان سایر جریان‌ات از جمله مارتین لوتر کینگ و مالکوم ایکس را جذب کردند. براساس نوشته یک گزارش محرمانه اطلاعاتی خطاب

هفت توقف

بر بستر مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی مردم:

۱- توقف قوانین شریعت و نابودی دولت دینی

ادغام دین و دولت جنایت است و دینمدار از زشتترین خصلتهای جمهوری اسلامی است. سرکوب و تحقیر زنان و ال.جی.بی.تی.ها، ادیان و گرایشات مختلف اعتقادی و مسلکی مانند اهل سنت، بهاییان، دراویش، یارسانان و غیره و ضدیت با علم که از قوانین شریعت و ماهیت مذهبی دولت سرمایه‌دار دین‌مدار در ایران برمی‌خیزد باید متوقف شود. توده‌های مردم نیاز به جسارت طرح شعار واژگون کردن حکومت و قانون شریعت و نهادهای اقتصادی-دینی مثل آستان قدس رضوی یا موسسات تبلیغاتی ارتجاعی مذهبی را دارند.

۲- توقف رژیم فاشیستی نظامی/امنیتی و استبداد سیاسی

مجموعه دین‌مداری و نظامی/امنیتی بودن از رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم استبدادی فاشیستی می‌سازد. حکومت نظامی/امنیتی باید لغو شود.

۳- توقف حجاب اجباری و ستم بر زن

حکومت دینی زن را برده کرده و حجاب اجباری هم نشانه آن است. هیچ کس بدون الغای فرودستی زن نسبت به مرد، رها نخواهد شد. مبارزه برای برابری زن و مرد، مبارزه همه مردان و زنان است. حجاب اجباری، قوانین زن‌ستیز شریعت و به‌طور کلی همه اشکال ستم بر زن باید متوقف شوند.

۴- توقف جنگ‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه

شرکت جمهوری اسلامی در درگیری‌های سیاسی و جنگ‌های نظامی سوریه، عراق، لبنان و یمن برای محکم کردن رژیم خودش، تقویت سلطه‌اش بر مردم ایران و فریب آن‌ها و معامله با امپریالیست‌ها است. دخالت و جنگ‌افروزی‌های جمهوری اسلامی در منطقه باید متوقف شوند.

۵- توقف فقر، بی‌کاری و آوارگی

کار و مسکن یعنی حق حیات. تهاجم جمهوری اسلامی به حق حیات را نباید تحمل کرد. تمام ثروت‌های انباشت شده در دست بنیادهای، مؤسسات اعتباری و بانک‌ها، شرکت‌های متعدد آخوندی و سپاهی و دولتی و خصوصی از آن مردم و نتیجه کار و زحمت آن‌ها است. روی دیگر سکه اختلاس‌ها و دزدی‌های جناح‌ها و شخصیت‌های مختلف حکومت، فقر و گرسنگی بخش‌های زیادی از مردم، محرومیت کودکان کار از تحصیل و ورشکستگی و فلاکت است. فقر، گرسنگی، بی‌کاری و آوارگی مردم تهی‌دست باید متوقف شود.

۶- توقف ستم‌گری ملی علیه ملل غیر فارس

سرکوب، تبعیض و ستم علیه ملل غیر فارس ساکن در ایران شامل ترک‌ها، کردها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، افغانستانی‌ها و برتری سیستماتیک ملت و فرهنگ و زبان فارسی بر سایر ملل و فرهنگ‌ها باید متوقف شود.

۷- توقف روند نابودی محیط زیست

علت نابودی محیط زیست در نظام سرمایه‌داری، خود کارکرد این نظام است و قانون «گسترش بیاب یا بمیر» ناشی از آناششی تولید و رقابت سرمایه‌های رقیب است. سرمایه‌داری مستغلات دولتی و سپاهی و خصوصی دست در دست سرمایه‌داری امپریالیستی، بی‌وقفه جنگ‌ها، ساحل دریاها و زمین‌های کشاورزی را بلعیده و محیط زیست را به‌طرز غیرقابل ترمیم نابود می‌کند. در رأس این فعالیت‌های اقتصادی ویران‌گر خود خامنه‌ای و سپاه پاسداران و آخوندهای نماینده ولی فقیه قرار دارند. دست همه این‌ها باید از طبیعت ایران و محیط زیست کوتاه شود.

(از سند «بیانیه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما»- حزب کمونیست ایران م.ل.م)

بسیاری از جوانان سیاه در معرض بیکاری هستند و به‌سمت باندهای بزه‌کاری و مواد مخدر رانده شده و به‌همین علت اکثریت زندانیان را هم آن‌ها تشکیل می‌دهند. دستگیری دسته‌جمعی جوانان سیاه و قتل آن‌ها به‌دست پلیس امری رایج و روزمره در آمریکا است. حتی انتخاب شدن باراک اوباما هم چیزی از شدت سرکوب، دستگیری و کشتار جوانان سیاه توسط پلیس و دولت آمریکا نکاست.

نتیجه

ستم ملی و نژادی علیه سیاهان، لاتینوها و بومیان از عناصر ذاتی دولت و جامعه سرمایه‌داری امپریالیستی در آمریکا است. ایالات متحده آمریکا بدون برده‌داری، بدون نسل‌کشی بومیان، بدون دزدیدن ایالات مکزیکی‌ها، بدون استثمار امپریالیستی در کشورهای جهان سوم و بدون جنگ‌افروزی و تجاوز نظامی و کودتاهای خونین در سراسر جهان، به‌شکل فعلی و امروزی‌اش در نمی‌آمد. این یک تضاد سیستماتیک در جامعه آمریکا است و در چارچوب نظام سرمایه‌داری قابل حل کردن و از بین بردن نیست. این مساله را باب آواکیان در یکی از آخرین نوشته‌هایش تحلیل و جمع‌بندی کرد که چرا در چارچوب سیستم سرمایه‌داری نمی‌توان ستم بر سیاهان را در آمریکا از بین برد: «نکته اساسی و مهم این است که مبارزه علیه ستم نژادی نباید در درون حدود این سیستم باقی بماند. بلکه باید به‌عنوان جزئی از یک چالش و تقایلی کلی در جهت هدف نابودی این سیستم انجام پذیرد. این واقعیت که این ظلم نمی‌تواند ذیل این سیستم از بین رود، دلیلی برای انزوا و یأس نیست. همین امر دلیلی محکم بر این است که این سیستم باید نابود شود و می‌تواند نابود شود و مبنای بنیادین درخصوص این که چرا می‌توان مردم را جلب مبارزه انقلابی برای سرنگونی نهایی این سیستم کرد در همین حقیقت نهفته است! تمام این نکات توضیح می‌دهد که چرا هیچ حرکت واقعی و معناداری از سوی صاحبان قدرت (اعم از سیاست‌مداران و احزاب سیاسی) در جهت از میان بردن تجربه و میراث قرون متمادی معطوف به ستم نژادی و حشیانه و وضعیتی که امروز بدان دامن زده است، صورت نگرفته است، که در آن میلیون‌ها و میلیون‌ها جوان سیاه و جوانان رنگین‌پوست دیگر هیچ نوع آینده‌ای ندارند و این همه ذیل این سیستم رخ می‌دهد... این سیستم با جوانانی که هیچ آینده‌ای و چشم‌اندازی ندارند چه می‌کند؟ آن‌ها را کنترل می‌کند. آن هم با خشونت... این مطلب علت ترور ساختاری و سیستماتیک علیه سیاهان و دیگر رنگین‌پوستان توسط پلیس را توضیح داده و نشان می‌دهد که به‌همین علت، این خشونت فقط علیه جوانان و دیگران در گتوهای درون شهری اعمال نمی‌شود بلکه به آزار، خشونت و قتل هر سیاه‌پوستی در هر جایی، حتی کسانی که دارای تحصیلات و جایگاه بالا در جامعه هستند، تعمیم پیدا می‌کند. اگر این سیستم برای کنترل توده‌های مردم در گتوهای درون شهری به خشونت پلیس نیاز دارد، پس این خشونت لاجرم باید "سر ریز" کند و نسبت به سیاهان و دیگر رنگین‌پوستان به‌طور کلی نیز اعمال گردد». (آواکیان ۲۰۲۰) ■

آتش

منابع:

- آواکیان، باب (۱۳۹۷) کمونیسم نوین. ترجمه از حزب کمونیست ایران (م.ل.م)
- آواکیان، باب (۲۰۲۰) ستم نژادی می‌تواند ریشه‌کن شود اما نه تحت این سیستم. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م.ل.م)
- زین، هاوارد (۱۳۹۰) تاریخ آمریکا. ترجمه مانی صالحی. نشر کتاب آمه
- لوتا، ریموند (۱۳۹۴) تاریخ واقعی کمونیسم. ترجمه منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (م.ل.م)
- American Crime. Case 12: The 1921 Tulsa Massacre and the Destruction of Black Wall Street. January 20, 2020 | revcom.us

پانویس:

1. <https://twitter.com/CTUlocal1/status/1246999301458362369>

اقتصاد سیاسی مارکسیستی

بخش دوم

شیوه تولید! شیوه تولید! شیوه تولید!

در شماره قبل گفتیم که مارکس موفق به کشف اساس و قوای محرکه جامعه انسانی شد و به این ترتیب، انقلابی بزرگ در فکر اجتماعی بشر به وجود آورد. در همان جا، مفاهیم روابط تولیدی و نیروهای تولیدی (یا نیروهای مولده) را معرفی کردیم و به نقل از مارکس نوشتیم:

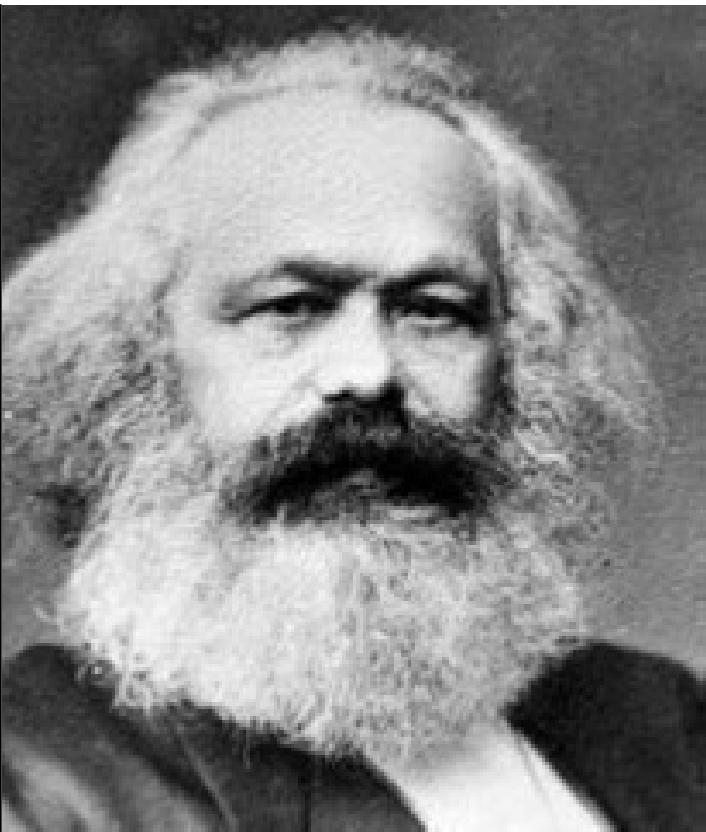
«انسان‌ها در تولید اجتماعی زندگی خود، اجباراً وارد روابط معینی با یکدیگر می‌شوند که مستقل از اراده‌شان است. یعنی، وارد روابط تولیدی می‌شوند که متناسب با مرحله معینی از تکامل نیروهای تولیدی مادی‌شان است. کلیت این روابط تولیدی، ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد و بر اساس این شالوده واقعی، یک روبنای سیاسی و قانونی بنا می‌شود و شکل‌های معینی از آگاهی اجتماعی بر آن انطباق دارد. نحوه تولید زندگی مادی، فرآیند عام حیات اجتماعی، سیاسی و فکری را شکل می‌دهد.» (مارکس. درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی. ژانویه ۱۸۵۹ لندن)

آواکیان در کتاب کمونیسم نوین (فصل اول) با زبانی ساده اما عمیق تشریح می‌کند که مسأله اساسی هر جامعه انسانی، در هر برهه زمانی، تولید و بازتولید نیازهای مادی زندگی و شیوه تولید آن‌ها می‌باشد و شیوه تولیدی، چارچوب اساسی هر اتفاقی که در جامعه می‌افتد را تعیین می‌کند. نه این‌که همه چیز در جامعه به شیوه تولیدی خلاصه شود، ولی شیوه تولید حاوی تضادهای عمیق‌تر جامعه است؛ تضادهایی که پیش‌برنده و محرک مهم‌ترین رخدادهایی هستند که در سطح می‌بینیم. شیوه تولید، یعنی روش معین و سیستمی که از طریق آن، تولید و مبادله نیازهای مادی جامعه سازمان داده شده و پیش می‌رود.

یک قرن و نیم از کشف علمی این واقعیت اجتماعی می‌گذرد و تلاش‌های بی‌وقفه بورژوازی و کارکنان فکری‌اش برای اثبات نادرستی نظریه علمی مارکس، نه تنها به جایی نرسیده بلکه خود کارکرد سرمایه‌داری (و اخیراً، «بحران کرونا») مکرراً درستی آن را نشان داده است. با این وجود، در دنیای امروز و در جامعه ما اکثریت مردم درکی از این واقعیت ندارند. باب آواکیان می‌گوید: «این عدم درک به‌خصوص در مورد کسانی صدق می‌کند که از تولیدکنندگان واقعی محصولات مادی دور هستند؛ یعنی جزء قشرهای میانی جامعه‌اند. این‌ها معمولاً نمی‌دانند که اگر شیوه تولید و توزیعی برای نیازهای مادی وجود نداشت، موجودات انسانی نمی‌توانستند زندگی کنند. نمی‌توانستند بازتولید شوند، پس نابود می‌شدند.» (آواکیان. کمونیسم نوین. فصل اول: از طریق کدام شیوه تولیدی)

کافیست کسانی که در سراسر دنیا تولید و توزیع همه چیزهایی که مردم به‌طور روزمره استفاده می‌کنند را برای مدت کوتاهی متوقف کنند معلوم خواهد شد که نه تنها تولید بلکه شیوه تولید این نیازها، پایه و اساس جامعه است. پس باید پرسید، مردم برای تولید و توزیع و انتقال نیازهای مادی زندگی وارد چه نوع روابط تولیدی با یکدیگر می‌شوند. به عبارت دیگر، این نیازهای مادی از طریق کدام شیوه تولیدی، تولید و بازتولید می‌شوند؟

این موضوع چنان جایگاه تعیین‌کننده‌ای در درک قوای محرکه



کلیه شکل‌های ستم و استثمار در جامعه - اعم از فقر و شکاف طبقاتی تا نابودی محیط زیست و جنگ‌های ویران‌گر - راه حل آن‌ها دارد که آواکیان در آثار گوناگون خود مرتباً به این موضوع بازگشته و از دریچه ستم‌های مختلف اجتماعی یک بار دیگر آن را طرح و اثبات می‌کند و دیگران را نیز به چالش می‌کشد که به این موضوع بپردازند و تاکید می‌کند که این سوال نه فقط «یک سوال» بلکه مهم‌ترین و اساسی‌ترین سوال است.

به‌طور مثال، آواکیان ما را به چالش می‌کشد درگیر این سوال شده و جواب علمی دهیم که «آیا سیستم سرمایه‌داری می‌تواند ستم بر زنان را از بین ببرد و یا بدون ستم بر زنان به پیش رود؟». او می‌گوید: «من این سوالات را برای خالی نبودن عریضه مطرح نکردم. این سوالات، مصاف و چالشی را جلو می‌گذارند. سوال این است که آیا مردم می‌توانند راهی در پیش بگیرند که تحت حاکمیت سیستم حاضر بتوانند از شر ستم بر زن خلاص بشوند؟ ... من بر اساس یک پایه علمی کاملاً قانع شده‌ام که تحت حاکمیت این سیستم نمی‌توان از دست ستم بر زن خلاص شد.»

او از مخاطبانش می‌خواهد: «تحقیق و جستجو کنید؛ نه این‌که بربنای ایمان مذهبی جلو بروند یا فکر کنند که چون یک آدم مطلع این را گفته پس حتماً حقیقت دارد. ... ما باید سخت کار کنیم. افراد مختلف دارند انبوهی از تئوری‌ها، در مورد این‌که چگونه می‌شود تحت حاکمیت این سیستم از شر انواع و اقسام ستم‌ها خلاص شد را جلو می‌گذارند و ما می‌دانیم که این کار ممکن نیست. ... باید روی این مسأله بیشتر فکر کرد و بیشتر کار کرد که چرا وقتی با مسائل جامعه درگیر می‌شوید، به ستم‌های مختلف می‌پردازید یا با هر چیزی که احساس می‌کنید باید تغییر کند روبه‌رو می‌شوید، اساسی‌ترین سوال این است که کدام شیوه تولید چارچوب همه اینها را تعیین می‌کند؟ پایه و اساس تغییر و نحوه تغییر را کدام شیوه تولید تعیین می‌کند؟ کدام شیوه تولید است که چارچوب و محدوده‌های نهایی این تغییر را تعیین می‌کند؟» (همان‌جا) اما، وقتی می‌گوییم در بررسی هر معضل اجتماعی باید به چارچوب «کدام شیوه تولیدی» رجوع کنیم به معنای آن نیست که هر یک از این معضلات را باید صاف و ساده به امر

اقتصادی تقلیل دهیم. خیر! برخلاف این نوع روش تقلیل گرایانه ماتریالیست مکانیکی، آواکیان ما را فرامی خواند که به رابطه میان ستم‌های مختلف (از جمله ستم بر زن) و زیربنای «شیوه تولیدی» با روش و رویکرد ماتریالیست دیالکتیکی نگاه کنیم. وی در کتاب «گشایش‌ها: گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین» می‌نویسد: «برحسب حل هر معضل اجتماعی، مانند ستم بر زنان یا ستم بر مردمان سیاه یا لاتین تبار یا حل تضاد میان کار فکری و بدنی، یا وضعیت محیط زیست یا مساله مهاجرین و غیره، آنچه در نهایت، شالوده و محدوده‌های تغییر را تعیین می‌کند شیوه تولید است. همه این معضلات اجتماعی واقعی بوده و به‌نوبه خود دارای دینامیک‌های مختص به خود هستند و نمی‌توان آن‌ها را به نظام اقتصادی تقلیل داد. اما همه این‌ها در چارچوب نظام اقتصادی و در داخل دینامیک‌های اساسی آن رخ می‌دهند؛ و در نهایت، نظام اقتصادی و شیوه تولیدی است که شالوده و محدوده‌های تغییر را در رابطه با تمام مسائل اجتماعی تعیین می‌کند. پس اگر شما می‌خواهید از شر کلیه اشکال مختلف ستم رها شوید باید نه تنها به این شکل‌های مختلف ستم، به‌نوبه خود برخورد کنید بلکه هم‌چنین باید اساساً نظام اقتصادی را تغییر دهید تا به شما امکان پیشبرد تغییرات اساسی در رابطه با این معضلات را بدهد. به عبارت دیگر: شما باید یک نظام اقتصادی داشته باشید که مانعی در مقابل ایجاد این تغییرات نیست و نه تنها مانع نیست و این تغییرات را مجاز می‌شمارد بلکه برای ایجاد این تغییرات شالوده مساعدی را فراهم می‌کند.»

انقلاب و نه چیزی کمتر!

هدف از درک اهمیت شیوه تولید فقط این نیست که به شناخت علمی از واقعیت جامعه و سرچشمه تولید رنج‌های بزرگ اجتماعی نائل شویم. هرچند که این شناخت بسیار مهم است اما هدف اصلی ما از شناخت واقعیت، تغییر آن است. هدف، تغییر این وضعیت و از بین بردن رنج‌های غیر ضروری است و این تغییر فقط از طریق انقلاب و آن هم نه هر نوع انقلابی بلکه از طریق انقلاب کمونیستی ممکن است. اگر می‌خواهیم جامعه و جهانی کاملاً متفاوت و بهتر داشته باشیم باید شیوه تولیدی حاکم، یعنی شیوه تولید سرمایه‌داری را از بن و اساس عوض کنیم و این کاری است که فقط از طریق انقلاب کمونیستی و استقرار نظام سوسیالیستی نوین ممکن است. چنانچه این مساله را درک نکنیم و طبق آن حرکت نکنیم، هرگز امکان تغییر ریشه‌ای در وضع وحشتناک کنونی جامعه را نخواهیم داشت.

یکی از نمونه‌های درک نکردن این حقیقت، رفرمیست‌های به‌اصطلاح «سوسیالیست» هستند. این‌ها کسانی هستند که دائماً صحبت از اقتصاد به‌عنوان منبع نابرابری و دیگر امراض اجتماعی می‌کنند؛ اما گرایش به آن دارند که معضل را صرفاً در حوزه «توزیع» (دستمزد و غیره) مکان‌یابی کنند. درحالی‌که: «منبع اساسی ستم و نابرابری که مشخصه یک جامعه استثمارگر مانند سرمایه‌داری است، در حوزه تولید و مشخص‌تر از آن، در حوزه روابط تولیدی جای دارد.» (آواکیان. دیوید بروکس... تفاوت‌های عمیق میان ترامپ و سندرز با سوسیالیسم واقعی. ۲۰۲۰)

این رفرمیست‌های به‌اصطلاح «سوسیالیست» درک نمی‌کنند که

اساس و امر تعیین‌کننده، تغییر دادن شیوه تولید است. وجه تعیین‌کننده در تغییر شیوه تولید، تغییر مالکیت بر ابزار تولید می‌باشد. ابزار تولید، ابزاری است که کارگران به‌کار می‌گیرند تا نیازهای جامعه را تولید کنند. به‌طور مثال، زمین، مواد خام، ساختارهایی مانند کارخانه‌ها، فن‌آوری و غیره. تحت سیستم سرمایه‌داری، مالکیت بر ابزار تولید، خصوصی است و صاحبان خصوصی این ابزار تولید، افراد سرمایه‌دار، شرکت‌های ریز و درشت سرمایه‌داری و نهادهای دولتی هستند و براساس انحصار بر ابزار تولید، مردمی را که هیچ ابزار تولید ندارند استثمار می‌کنند. سرمایه‌داران، بر مبنای انحصار بر ابزار تولید، کارگران را استثمار می‌کنند و اجباراً با یکدیگر نیز به رقابت شدید برمی‌خیزند تا در سودآوری بر رقیبان‌شان پیشی بگیرند. در مسابقه برای سود هرچه بیشتر، کارگران را نیز شدیدتر استثمار می‌کنند، بر دامنه فقر و بیکاری می‌افزایند، اکثریت را به سمت فقر رانده و ثروت بی‌انتهای دست اقلیتی کوچک انباشت می‌شود؛ و برای حفظ قدرت اقتصادی و سیاسی بر استبداد سیاسی و سرکوب و اعدام و شکنجه تکیه کرده و آتش جنگ‌های ارتجاعی و امپریالیستی را می‌افروزند و ...

بنابراین، تغییر شیوه تولید، ضرورتی اساسی است که باید جواب بگیرد تا بر رنج‌های غیر ضروری نقطه پایان گذاشته شود. گام اول در این راه، انقلاب کمونیستی و استقرار سوسیالیسم است. رفرمیست‌های به‌اصطلاح «سوسیالیست» این ضرورت را هم نفی می‌کنند و همیشه دنبال اصلاح نظام حاکم هستند.

هدف سوسیالیسم، تغییر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تبدیل آن به مالکیت همگانی جامعه بر ابزار تولید است. با این تغییر، از شیوه تولید سرمایه‌داری گسست می‌شود و راه برای انجام کارهایی که در سیستم سرمایه‌داری ممنوع بوده و سرکوب می‌شود، باز می‌شود. یعنی: «پیشبرد تولید بر مبنای یک نقشه کلی، نه از طریق استثمار بلکه از طریق درگیر شدن آگاهانه و فعالانه توده‌های مردم، برهم کنش آگاهانه با طبیعت به‌گونه‌ای که طبیعت را محافظت و هم‌زمان نیازهای مادی و فرهنگی و فکری مردم را فراهم کند. آن هم نه فقط در یک نقطه از جهان بلکه نهایتاً در کل جهان و حرکت به‌سوی محو کامل فقر، محرومیت و تحقیر و تمامی رنج‌های غیر ضروری که توده‌های مردم در سراسر جهان، تحت سلطه سیستم سرمایه‌داری تجربه می‌کنند. دگرگون کردن شیوه تولید باید در یک رابطه دیالکتیکی (پروسه تأثیرگذاری متقابل) با دگرگون کردن روابط اجتماعی ستم‌گرا (مانند رابطه میان زن و مرد) و هم‌چنین افکار و فرهنگی که ستم و استثمار را تحمیل می‌کند پیش برود. یک موضوع دیگر هم بسیار مهم است: تمام این‌ها وابسته به مغلوب کردن و در هم شکستن دستگاه دولتی است. بدون انجام این کار، رسیدن به هدف غیر ممکن است. باید دستگاه دولتی (به‌ویژه، نیروهای مسلح و پلیس و هم‌چنین محاکم و بوروکراسی و قوه مجریه آن) که حاکمیت استثمارگران (طبقه سرمایه‌دار) را تحمیل می‌کند درهم شکسته و آن را با قدرت دولتی سوسیالیستی که هدف و عملکردش دگرگونی بنیادین جامعه و کل جهان به‌سمت محو هرگونه ستم و استثمار است، جایگزین کرد.» (آواکیان. همان‌جا). ■

آتش

پانوشت:

1. Mode of Production
2. DAVID BROOKS—THE NOT SO GREAT PRETENDER—AND THE PROFOUND DIFFERENCES BETWEEN TRUMP, SANDERS AND ACTUAL SOCIALISM

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com